

ببازماییدشان، خداوند به ایمان آنان داناتر است اگر ایشان را زنانی مؤمن دانستید، آنان را پیش کافران بر مگردانید که نه این زنها برای آنان حلالند و نه آن مردان بر ایشان حلالند، و آنچه را که شوهرهایشان هزینه کرده‌اند بدهید، و چون مردهای - کابین - ایشان را بپردازید بر شما پروایی نیست که آنان را به همسری بگیرید، و چنگ مزیند به عصمت‌های زنان کافر - آنان را به همسری نگیرید - شما آنچه هزینه کردید بخواهید و آنان باید آنچه هزینه کرده‌اند بخواهند این فرمان خداوند است» گوید مقصود کابین آنهاست.^۱

در تمة این آیه خداوند می‌فرماید «و اگر چیزی - از مهریه - همسران شما از دست شما رفت به سوی کافران پس چون به غنیمت رسیدید آنانی را که همسرانشان رفته‌اند مانند همان مقدار که هزینه کرده‌اند بپردازید».^۲

گوید مقصود از این آیه زن مسلمانی است که چون به مسلمانان پناهیده شد مهریه و کابین او را بپردازند همچنین هرگاه مسلمانان زنان کافر را طلاق می‌دهند باید کابین آنان را به مشرکان بپردازند و اگر آنان از پرداخت هزینه‌های متقابل خودداری کردند و چیزی از مهریه را نگه داشتند مسلمانان هم کابین زنان مسلمانی را که از پیش کافران آمده‌اند نگه دارند.

أمامة دختر ابوالعاص

بن ربیع بن عبدالعزّی بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی، مادرش زینب دختر رسول خدا(ص) است.

ابوعاصم ضحاک بن مخلد نبیل، از ابن عجلان، از مقبری، از عمرو بن سلیم زرقی، از ابوقتاده ما را خبر داد که می‌گفته است: * گاهی پیامبر(ص) درحالی که امامه را بر دوش داشت نماز می‌گزارد و چون به رکوع می‌رفت او را از دوش خود بر زمین می‌نهاد و چون قیام می‌فرمود باز او را بر دوش خود می‌نهاد.

ابوولید هشام طیالسی از لیث بن سعد ما را خبر داد که می‌گفته است: * سعید پسر

۱. برای آگهی بیشتر درباره این آیه که دهمین آیه سوره متحنه است باید به تفاسیر مراجعه کرد به ویژه تفسیر فارسی ابوالفتوح رازی مراجعه کرد که به تفصیل توضیح داده شده است.

۲. برخی گفته‌اند که این حکم منسوخ است و پس از پایان مدت صلح حدیبیه به آن عمل نشده است.

ابوسعید مرقی از عمرو بن سلیم زرقی ما را حدیث کرد که از ابوقتاده شنیده که می گفته است روزی بر در خانه پیامبر (ص) بودیم آن حضرت در حالی که امامة دختر ابوالعاص بن ربیع را که مادرش زینب دختر رسول خدا بود در آغوش داشت و امامه دختر کی خردسال بود پیش ما آمد، گوید آن روز پیامبر (ص) همانگونه که آن دخترک را بر دوش داشت نماز گزارد و چون به رکوع می رفت کودک را بر زمین می نهاد و چون بر می خاست او را دوباره بر دوش می گرفت و در تمام مدت نماز همینگونه رفتار می فرمود.

عبدالله بن مسلمة بن قعنب، از مالک بن انس از عامر بن عبدالله بن زبیر، از عمرو بن سلیم زرقی، از ابوقتاده ما را خبر داد که می گفته است: * گاهی پیامبر (ص) در حالی که امامة دختر زینب دختر خویش را بر دوش داشت نماز می گزارد و هرگاه سجده می فرمود کودک را بر زمین می نهاد و چون بر می خاست باز او را بر دوش می گرفت.

یحیی بن عباد از فلیح بن سلیمان از عامر بن عبدالله بن زبیر، از عمرو بن سلیم از ابوقتاده بن ربیع ما را خبر داد که می گفته است: * رسول خدا (ص) را دیدم که دختر دختر خود یعنی امامه دختر ابوالعاص را در حال نماز خواندن بر دوش داشت و هرگاه رکوع می فرمود او را بر زمین می نهاد و چون بر می خاست باز او را بر دوش می گرفت.

ولید بن عطاء بن اغرّ مکی از ابراهیم بن سعد از پدرش از ابوسلیمان از عبدالله بن حارث بن نوفل ما را خبر داد که می گفته است: * حضرت ختمی مرتبت نماز می گزارد در حالی که امامه دختر ابوالعاص را بر دوش داشت و چون به رکوع می رفت کودک را بر زمین می نهاد و چون قیام می فرمود باز بر دوشش می نهاد.

عالم بن فضل، از حماد بن زید از علی بن زید ما را خبر داد که می گفته است: * پیامبر (ص) در حالی که گردن بندی از مهره های یمنی همراه داشت به خانه و پیش همسران و فرزندان خویش آمد و فرمود این گردن بند را به مهربان ترین شما خواهم داد آنان پنداشتند که آن را به عایشه دختر ابوبکر خواهد داد، پیامبر (ص) دختر ابوالعاص را که از زینب داشت - امامة - فرا خواند و به دست خویش آن را برگردن او بست و اندک چرکی را که کنار چشم امامه بود با دست خویش پاک فرمود.

عبدالله بن محمد بن ابی شیبة، از عبدالله بن نمیر، از محمد بن اسحاق از یحیی بن عباد بن عبدالله بن زبیر از پدرش از عایشه ما را خبر داد که می گفته است: * نجاشی زیورهایی به رسول خدا هدیه کرد که که انگشتری زرین از آن جمله بود، پیامبر (ص) آن

هدیه را پذیرفت و چون از آنگونه چیزها روی گردان بود آن را برای امامة دختر دختر خود زینب فرستاد و فرمود دخترکم! این را زیور خود قرار ده.

واقدی می گوید، پس از رحلت فاطمه دختر رسول خدا، علی بن ابی طالب علیه السلام امامه را به همسری گرفت و امامه برای او فرزند نیاورد و هنگامی که علی کشته شد امامه همسر او بود و پس از علی (ع) مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب امامه را به همسری گرفت.^۱

محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک از ابن ابی ذئب ما را خبر داد که می گفته است: * امامة دختر ابوالعاص به مغیره بن نوفل گفت معاویه از من خواستگاری کرده است، مغیره به او گفت آیا می خواهی به همسری پسر زن جگرخوار در آیی؟ اگر می خواهی اختیار ازدواج خود را بر عهده من بگذار، گفت آری چنین کردم، مغیره گفت من تو را به همسری خود گرفتم، ابن ابی ذئب می گفته است ازدواج او صحیح بوده است.

أم خالد

او همان امه و دختر خالد بن سعید بن عاص بن امیه بن عبدشمس است، مادرش همینه دختر خلف بن اسعد بن عامر بن بیاضه بن سُبَیح بن جعثمة بن سعد بن ملیح بن عمرو از قبیله خزاعه است. خالد بن سعید همراه همسرش همینه دختر خلف به حبشه هجرت کرد و دخترش امه آن جا زاده شد، آنان همچنان در حبشه بودند تا آنکه همراه دیگران در دو کشتی بازگشتند و در آن هنگام امه دختری بالغ و عاقل بود.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت جعفر بن محمد بن خالد، از ابواسود از گفته خود ام خالد دختر خالد برای من حدیث کرد که می گفته است: * روزی که از حبشه بیرون آمدیم شنیدم که نجاشی به مسافران دو کشتی می گفت همه تان از سوی من به رسول خدا سلام برسانید، و من از کسانی بودم که سلام نجاشی را به رسول خدا رساندم، ام خالد از حضرت ختمی مرتبت احادیثی را روایت کرده است.

فضل بن دکین و ابوالولید هشام طیالسی هر دو ما را خبر دادند و گفتند اسحاق بن

۱. ابن اثیر در اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۰۰ می نویسد که علی علیه السلام خود به مغیره بن نوفل که نوه عمویش بود دستور فرمود که پس از رحلتش امامه را به همسری بگیرد لطفاً به ابن حجر، الاصابه، ج ۴، ص ۲۳۷ مراجعه شود.

سعید ما را گفت که پدرم از گفته ام خالد دختر خالد برایم نقل کرد که می گفته است برای پیامبر (ص) جامه هایی هدیه آوردند که در آن جامه کوچکی از خز یا پشم بود رنگ آن جامه سیاه و در آن نشان و طرازی به رنگ زرد یا سرخ بود. پیامبر خطاب به حاضران فرمودند خیال می کنید این جامه را به چه کسی باید پوشانم؟ مردم خاموش ماندند، پیامبر فرمودند ام خالد را پیش من آورید، ام خالد می گوید مرا در حالی که در آغوش داشتند به محضر آن حضرت بردند، ایشان آن جامه را به دست خود بر من پوشاندند و دو یا سه بار فرمودند به خوشی آن را کهنه و فرسوده کنی، آنگاه به نشان و طراز آن جامه که زرد یا سرخ بود نگریستند و دوبار گفتند ای ام خالد این سناست سناست و با انگشت به آن اشاره می فرمودند، ام خالد می گوید به زبان حبشی سنا یعنی زیبا و نیکو.^۱

اسحاق در پی این سخن می گفته است * یکی از بانوان خویشاوندم مرا خبر داد که آن جامه را پیش ام خالد دیده است.

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت جعفر بن محمد بن خالد بن زبیر، از ابراهیم بن عقبه برایم نقل کرد که می گفته است * ام خالد دختر خالد بن سعید بن عاص را که پیرزنی فرتوت بود و در حبشه متولد شده بود دیدم و از او پرسیدم آیا از حضرت ختمی مرتبت چیزی شنیده ای؟ گفت آری شنیدم که آن حضرت از عذاب قبر به خدا پناه می برد.

واقدی می گوید، زبیر بن عوام ام خالد دختر خالد را به همسری گرفت و او برای زبیر عمر و خالد را زایید، گوید به امة بیشتر ام خالد گفته می شد.

هند دختر عتبه

بن ربیعة بن عبد شمس بن عبد مناف، مادرش صفیه دختر اُمیة بن حارثة بن اَوْقاص بن مرة بن هلال بن فالج بن ذکوان بن ثعلبة بن بُهثة بن سُلَیم است.

هند را نخست حفص پسر مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم به همسری گرفت و

۱. این روایت را ابن سید الناس در عیون الاثر نقل کرده است، دوزی هم در فرهنگ البسه با اندک تفاوت لفظی آن را آورده است و برای آگاهی بیشتر به فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۱۶۴، ترجمه هروی چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹ شمسی مراجعه فرمایید.

هند برای او ابان را زایید.^۱

ابوغنسان مالک بن اسماعیل نهدی از عمر بن زیاد هلالی از گفته عبدالملک بن نوفل بن مساحق که پیرمردی از مردم مدینه که از خاندان عامر بن لوی بود ما را خبر داد که می‌گفته است: « هند به پدر خویش گفت اینک من بانویی هستم که اختیار خود را دارم و تو مرا به همسری مردی مده مگر آنکه قبلاً او را بر من عرضه داری و بشناسانی، پدر گفت این حق برای تو محفوظ خواهد بود. سپس روزی به هند گفت دو مرد که از قوم تو هستند تو را خواستگاری کرده‌اند و من پیش از اینکه نام آنها را برای تو بگویم اوصاف آنان را برای تو بیان می‌کنم، نفر نخست در تبار والا و گنهر ارزنده چنان است که در او به سبب غفلتی که خود از آن دارد احساس هیچان می‌کنی و اینک پاره‌یی از خواهی پسندیده او. خوش معاشرت و زود پاسخ‌دهنده به نیازهاست، اگر از او پیروی کنی از تو پیروی می‌کند و اگر به روشی دیگر باشی باز همراه تو خواهد بود. در اموال او هرگونه که خواهی حکم می‌کنی و به رأی خود بسنده می‌کنی و نیازی به رایزنی با او نداری، نفر دوم چنان است که در والا منشی و خردمندی ماه تابان خاندان خود و مایه عزت قوم خود است، او خویشاوندان را ادب می‌کند و آنان را یارای تأدیب او نیست، اگر از او پیروی کنند راه را برایشان آسان می‌کند و اگر از او کناره گیرند آنان را رها می‌سازد، غیرت او استوار و خشم او شتابان است و دریدن حجاب او سخت است اگر گرسنه بماند برانگیخته و درمانده نمی‌شود و اگر با او ستیز شود مقهور نمی‌شود، و من حالات هر دو را برای تو روشن ساختم. هند گفت، مرد نخست کسی است که همسر خود را تباه می‌سازد و کارهایی را به خواسته او انجام می‌دهد که پس از آن نباید انتظار نر می از او داشته باشد در نتیجه کار به نابسامانی می‌انجامد، اگر فرزندی بیاورد گول و نادان خواهد بود و اگر فهمیده و گرامی شود اتفاقی خواهد بود، او را به فراموشی بسپر و نامش را هم برای من بازگو مکن، دومی شایستگی همسری زن آزاده و گرامی را دارد و من شیفته اخلاق او و موافق با اویم و من به ادب او پای بند خواهم بود در خیمه خود می‌نشینم و گرایش خود را به چیزهای دیگر اندک می‌کنم و فرزندی که از من و او پدید آید سزاوار آن است که از حریم عشیره خویش دفاع و از سپاه آنان پشتیبانی کند، از حقیقت او حمایت می‌کند و مایه زیور خاندان است. نان خور

۱. در عموم منابع دیگر نام این مرد به صورت فاکه بر مفرود آمده است. مثلاً به عقد الفرید، ج ۶، ص ۸۶ و اسدالغانه، ج

دیگران نخواهد بود و به هنگام بروز حوادث در مانده نمی شود، او کیست؟ پدر گفت ابوسفیان بن حرب است. هند گفت مرا به همسری او در آور، نه در کمال نرمی و شتاب زدگی و نه با خشونتتی که دندان شکن باشد، از آن کس که در آسمان است طلب خیر کن تا با علم خود برای تو در تقدیر خود خیر مقدر دارد.^۱

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت ابراهیم بن محمد بن شرحبیل عبادی از گفته پدرش برای ما نقل کرد که می گفته است * هنگامی که ابوسفیان بن حرب می خواست با هند دختر عتبه بن ربیعہ عروسی کند، عتبه پسرش ولید را پیش خاندان ابوالحقیق فرستاد و زیورهای آنان را عاریه خواست، ولید خود و تنی چند از خاندان عبد شمس را در گرو آن قرار داد و زیورها را برد و یک ماه به درازا کشید سپس آنها را به تمامی برگرداندند و گرو را شکستند.

و همو از ابن ابی سبره از موسی بن عتبه، از ابو حبیبه برده آزاد کرده و وابسته زبیر بن عوام، از گفته عبدالله بن زبیر ما را خبر داد و گفت * به روز گشوده شدن مکه هند دختر عتبه و چند بانو که همراهش بودند مسلمان شدند و به حضور پیامبر (ص) که در منطقه ابطح بود آمدند و با آن حضرت بیعت کردند و هند بدینگونه سخن گفت، ای رسول خدا! سپاس خداوند را که دینی را که برگزیده و پسندیده خود می دانست پیروز و آشکار فرمود و امید است پیوند خویشاوندی با تو مرا سود رساند، ای محمد! من زنی هستم که به خدا ایمان دارم و فرستاده اش را تصدیق می کنم، هند که تا آن هنگام نقاب بر چهره داشت آن را کنار زد و گفت من هند دختر عتبه ام، پیامبر فرمود خوشامد بر تو باد، هند گفت به خدا سوگند پیش از این از میان همه ساکنان زمین دوست می داشتم خاندان و وابستگان تو زبون شوند و اینک چنانم که هیچ خاندانی را دوست نمی دارم که چون خاندان و وابستگان تو عزیز و محترم باشند. پیامبر فرمودند «آری و بیش از این باید باشد» و آنگاه برای آنان قرآن خواند و با آنان بیعت فرمود - بیعت ایشان را پذیرفت - هند از آن میان گفت ای رسول خدا اجازه می فرمایی که با شما دست بدهیم؟ پیامبر فرمود من با زنان دست نمی دهم، سخن من برای صد بانو همچون سخن من برای یک بانوست.

محمد بن عمر واقدی می گوید * هند دختر عتبه هنگامی که مسلمان شد بتی را که در

۱. از این داستان در کتابهای معتبری چون استیعاب و اسد الغابه و الاصابه یاد نشده است، آنچه که ابن عبدربه در عقد الفرید آورده است با این متن بسیار تفاوت دارد، عمر رضا کحاله هم در اعلام النساء از همین طبقات نقل کرده است.

خانه داشت با تیشه ریزرز کرد و می گفت ما تا کنون از تو در فریب بودیم.
 وکیع بن جراح از هشام بن عروه از پدرش عروه از خاله اش عایشه ما را خبر داد که
 می گفته است * هند به حضور رسول خدا آمد و گفت ای رسول خدا! ابوسفیان مردی بخیل
 است به من و فرزندانم به میزان کافی پرداخت نمی کند مگر اینکه بدون آگهی او خودم از
 اموالش بردارم، پیامبر فرمود «با روش پسندیده آنچه را که تو و فرزندان را کفایت کند
 بردار».

عبدالله بن جعفر رقی، از ابوالملیح از میمون بن مهران ما را خبر داد که می گفته است
 * گروهی از زنان که هند دختر عتبه بن ربیعہ یعنی مادر معاویه هم با آنان بود برای بیعت به
 حضور پیامبر (ص) آمدند هنگامی که رسول خدا فرمود از شرطهای بیعت بانوان این است
 که شرک نوزند و دزدی نکنند، هند گفت ای رسول خدا! ابوسفیان مردی بخیل است آیا
 اگر بدون اجازه اش از خوراکیهای او بردارم بر من پروایی است؟ گوید پیامبر (ص) در مورد
 غذاهای تازه و پخته اجازه فرمود و در مورد غذاهای ناپخته - مواد آنها - اجازه نداد، و
 چون فرمود شرط دیگر این است که زنا ندهند، هند گفت مگر زن آزاده زنا می دهد؟ و چون
 فرمود و فرزندانشان را نکشند، هند گفت مگر برای ما پسری باقی گذاردی آنان را در
 جنگ بدر کشتی و پیامبر فرمود و نباید در کار پسندیده از فرمان تو سرپیچی کنند، میمون
 بن مهران که از راویان این روایت است می گفته است * خداوند برای پیامبر (ص) بر زنان جز
 اطاعت در معروف را مقرر نفرموده است و معروف هر چیزی است که طاعت و
 فرمان برداری خدا باشد.

عبدالله بن موسی از عمر بن ابی زائده ما را خبر داد که از شعبی شنیده که می گفته
 است * زنان برای بیعت کردن به حضور پیامبر (ص) آمدند، پیامبر فرمودند با این شرطها
 بیعت می کنید که برای خداوند هیچ چیز را شریک قرار ندهید، هند گفت بدون تردید بر این
 موضوع معتقدیم، و چون پیامبر فرمود و دزدی مکنید هند گفت من پیش از این از اموال
 ابوسفیان برمی داشتم، ابوسفیان که حضور داشت گفت آنچه از مال من برداشته ای بر تو
 حلال باد، و چون پیامبر فرمود و زنا مکنید، هند گفت مگر زن آزاده زنا می دهد؟ و چون
 فرمود فرزندان را مکشید، هند گفت تو آنان را کشتی.

أم کلثوم

دختر عتبه بن ربیعه بن عبد شمس، مادرش دختر حارثه بن اوقص بوده است، او را عبدالرحمان بن عوف به همسری گرفت و ام کلثوم برای او پیش از ظهور اسلام سالم اکبر را زایید.

فاطمه

دختر عتبه بن ربیعه بن عبد شمس بن عبد مناف، مادرش صفیه دختر امیه بن حارثه بن اوقص بن مرّه بن هلال بن فالج بن ذکوان بن ثعلبه بن بهته بن سلیم بن منصور است، فاطمه را قرظه بن عبد عمرو بن نوفل بن عبد مناف بن قصی به همسری گرفت و فاطمه برای او ولید و هشام و ابی و دختری به نام آمنه و عتبه و مسلم و فاخته را زایید. مسلم در جنگ جمل کشته شد^۱ و فاخته را معاویه بن ابی سفیان به همسری گرفت که برای او فرزند هم آورد، و سپس عبدالله بن عامر بن کریر فاخته را به همسری گرفت.

گویند سپس ابوحنذیفه پسر عتبه خواهر خود فاطمه را به همسری سالم برده آزاد کرده و وابسته خویش داد، و فاطمه مسلمان شد و بیعت کرد.

ابوعاصم ضحاک بن مخلد نبیل، از ابن جریر، از ابن ابی ملیکه ما را خبر داد که می گفته است * عقیل بن ابی طالب فاطمه دختر عتبه را به همسری گرفت، فاطمه که ثروتمند بود به عقیل گفت همسر تو می شوم و برای تو هزینه می کنم مشروط بر آنکه ضمانت جبران و خوش رفتاری کنی. گوید عقیل او را به همسری گرفت و هرگاه عقیل پیش او می رفت فاطمه با اندوه می گفت عتبه و شیه پسران ربیعه کجایند؟^۲ روزی که عقیل دل تنگ و افسرده بود همینکه پیش فاطمه رفت، باز همان سخن را تکرار کرد که عتبه و شیه کجایند؟

۱. سلم همراه لشکر عایشه و طلحه و زبیر بود و حضرت امیر علیه السلام هنگامی که از کنار جسد او عبور کرد فرمود من درباره این مرد پیش عثمان وساطت کردم و چنین شد... به نبرد جمل، ص ۲۳۶ چاپ نشر نی، ۱۳۶۷ مراجعه فرمایید.
۲. خوانندگان گرامی توجه دارند که عتبه پدر و شیه عموی فاطمه اند که همراه مشرکان در جنگ بدر بودند و کشته شدند. لطفاً به ترجمه معازی واقدی، ص ۵۲ مراجعه فرمایید.

عقیل گفت وقتی به جهنم و آتش در آمدی بر جانب چپ تو قرار دارند. گوید فاطمه جامه خود را استوار پوشید و گفت از این پس سر من و تو بر بالینی نخواهد بود و پیش عثمان به شکوه رفت. عثمان معاویه و ابن عباس را برای اصلاح و رسیدگی گسیل داشت. ابن عباس گفت به خدا سوگند آنان را جدا می‌کنم - و ادار به طلاق می‌نمایم - و معاویه گفت من هرگز به جدایی میان پیرمرد و پیرزنی که هر دو از دودمان عبدمناف اند اقدام نخواهم کرد، آن دو آن جا رفتند و در حالی که جامه‌های خود را استوار بسته بودند میان آن دو را اصلاح کردند. واقدی، از معمر، از ابن طاووس، از عکرمه از ابن عباس و معاویه ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * عثمان دربارهٔ اختلاف میان فاطمه دختر عتبه بن ربیع و شوهرش عقیل بن ابی طالب که فاطمه نسبت به او ناشزه شده بود ما را گسیل داشت و فقط همین مقدار گفت اگر صلاح دیدید که زندگی کنند چنان کنید و اگر صلاح دیدید که جدا شوند چنان کنید.

رَمَلَة

دختر شیبه بن ربیع بن عبد شمس بن عبدمناف، مادرش ام شراک دختر وقدان بن عبد شمس بن عبدود از خاندان عامر بن لوی است. رمله را عثمان بن عفان به همسری گرفت و رمله برای او سه دختر به نامهای عایشه و ام عمرو و ام ابان آورد. رمله مسلمان شد و بیعت کرد. عبدالله بن ذکوان که معروف به ابوزناد است بردهٔ آزاد کرده و وابستهٔ رمله بوده است.

أُمِیَة

دختر ابوسفیان بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبدمناف است. مادرش صَفِیَا دختر ابو عاص بن امیه بن عبد شمس است. امیه را حویطب بن عبدالعزی بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی به همسری گرفت و او برای حویطب پسری به نام ابوسفیان آورد، سپس صفوان بن امیه بن خلف او را به همسری گرفت که عبدالرحمان را برای او زاید.^۱

۱. ملاحظه می‌کنید که امیه از نامهای مشترک میان مردان و زنان است.

جُویریة

دختر ابوسفیان بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف است. مادرش هند دختر عتبه بن ربیعہ است. جویریه را سائب بن ابی حُبَیث بن مطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی به همسری گرفت و پس از او عبدالرحمان بن حارث بن امیه اصغر بن عبد شمس به همسری گرفت.

أم حکم

دختر ابوسفیان بن حرب بن امیه است. مادرش هند دختر عتبه بن ربیعہ است. ام حکم را عبدالله بن عثمان بن عبدالله بن ربیعہ بن حارث بن حبیب بن حارث بن مالک بن حُطیظ بن جُشم ثقفی به همسری گرفت و برای او عبدالرحمان را زاید که به او بیشتر ابن ام حکم می‌گفتند.

هند

دختر ابوسفیان بن حرب بن امیه. مادرش صفیه دختر ابو عمرو بن امیه بن عبد شمس است. حارث بن نوفل بن حارث او را به همسری گرفت و هند برای او عبدالله و محمداکبر و ربیعہ و عبدالرحمان و رمله و أم‌الزبیر را آورد و این ام‌الزبیر مادر مغیره و ظُریبة است.

صخرة

دختر ابوسفیان بن حرب بن امیه است و مادرش صفیه دختر ابو عمرو بن امیه است. سعید بن اخنس بن شریق ثقفی او را به همسری گرفت و برای او فرزند آورد.

میمونة

دختر ابوسفیان بن حرب بن امیه است و مادرش لبابة دختر ابو عاص بن امیه است. او را

نخست عروة بن مسعود ثقفی به همسری گرفت و میمونه برای او فرزند آورد، سپس مغیره بن شعبه ثقفی او را به همسری گرفت.

حمه

دختر جحش بن رثاب بن یعمر بن صبرة بن مرة بن کبیر بن غنم بن دودان بن اسد، مادرش دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی است.^۱ پدرش جحش هم پیمان حرب بن امیه بن عبد شمس بوده است. حمه همسر مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف بن عبدالدار بوده و برای او دختری زاییده است. مصعب بن عمیر در جنگ احد شهید شد.

خالد بن مخلد بجلی و محمد بن عمر واقدی هر دو ما را خبر دادند و گفتند عبدالله بن عمر از عبدالله بن ابراهیم از پدرش از گفته محمد بن عبدالله بن جحش برای ما نقل کرد که می گفته است * به روز جنگ احد و هنگام بازگشت رسول خدا به مدینه پاره‌یی از بانوان درباره خویشاوندان خود از مردم می پرسیدند و مردم به آنان خبری نمی دادند. زنها خود را به حضور رسول خدا(ص) رساندند و هر بانویی که از ایشان سؤال می کرد آن حضرت حقیقت را به آنان می فرمود. حمه هم پیش پیامبر رفت آن حضرت به حمه فرمودند ای حمه! سوگ برادرت عبدالله بن جحش را به حساب حق تعالی منظور کن. حمه فقط انا لله و انا الیه راجعون خواند و گفت خدایش رحمت کناد و پیامر زاد. رسول خدا به او گفت ای حمه! سوگ دایی خود حمزة بن عبدالمطلب را در پیشگاه خدا منظور کن، او همچنان انا لله و انا الیه راجعون گفت و برای او آمرزش و رحمت مسئلت کرد. رسول خدا سپس فرمود ای حمه سوگ همسرت مصعب بن عمیر را در پیشگاه خدا منظور کن، حمه گفت وای بر اندوه من! رسول خدا فرمود شوهر برای زن پایگاه و منزلتی دارد که چیزی با آن مقایسه نمی شود. واقدی در پی سخن خود افزوده است که پیامبر به حمه فرمود چرا در مورد مصعب سخنی گفتی که در مورد آن دو دیگر نگفتی؟ گفت ای رسول خدا یتیم شدن فرزندان را به یاد آوردم، گوید حمه در صحنه پیکار احد حاضر بود و به تشنگان آب می رساند و زخمی ها را زخم بندی و مداوا می کرد. واقدی گوید پیامبر(ص) برای حمه سی

۱. حمه دختر عمه رسول خدا و خواهر زینب همسر ایشان است.

شتروار از درآمد خیبر را مقرر داشت.^۱

واقدی گوید پس از آن حمنه را طلحة بن عبدالله به همسری گرفت و حمنه برای طلحة پسرش محمد را زایید که معروف به سجاد بود و کنیه طلحة هم به نام همین پسرش ابو محمد بوده است. حمنه پسر دیگری هم به نام عمران برای طلحة آورد.

حبیبه، که همان ام حبیب است

او دختر جحش بن رثاب بن یعمر بن صبرة بن مرة بن کبیر بن غنم بن دودان بن اسد است. مادرش امیمه دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف است. حبیبه به مستحاضه - به سبب خونریزی پیوسته - نیز مشهور است. برخی از محدثان بر او ام حبیبه گفته‌اند و حال آنکه نامش حبیبه و کنیه‌اش ام حبیب است.

یزید بن هارون از ابن ابی ذئب از زهری از عروة، از عمره دختر عبدالرحمان از گفته عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * حبیبه که همسر عبدالرحمان بن عوف بود مدت هفت سال گرفتار خونریزی و لکه‌بینی - استحاضه - بود او در آن باره از رسول خدا پرسید، فرمود این خونریزی است حیض نیست برای نماز و نماز بگزار، حبیبه برای هر نماز خود غسل می‌کرد.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید، پاره‌یی از محدثان به اشتباه می‌پندارند بانویی که استحاضه بوده حمنه دختر جحش است که کنیه‌اش ام حبیبه بوده است و درست همان است که ما گفتیم و او حبیبه دختر جحش است که کنیه‌اش ام حبیب بوده است و او برای عبدالرحمان بن عوف فرزندی نیاورد.

ام قیس

دختر محسن بن حرثان بن قیس بن مرة بن کبیر بن غنم بن دودان بن اسد است. او خواهر عکاشه بن محسن است که از اصحاب شرکت‌کننده در جنگ بدر و از هم‌پیمانان خاندان

۱. این موضوع با تفاوت‌های لفظی اندک و پاره‌یی از فزونی‌ها در ترجمه مغازی واقدی، ص ۲۱۰ به قلم این بنده چاپ مرکز نشر دانشگاهی آمده است.

حرب بن امیه است. ام قیس از دیرباز در مکه مسلمان شد و با افراد خانواده خود به مدینه هجرت کرد و از رسول خدا (ص) روایت کرده است.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زهری از پدرش از صالح بن کیسان از ابن شهاب ما را خبر داد که می‌گفته است: * عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه از گفته خود ام قیس دختر محسن و خواهر عکاشه برای او نقل کرده که می‌گفته است: * پسرکم را که هنوز غذاخور نشده بود و شیرخوار بود به حضور پیامبر بردم آن حضرت کودک را بر دامن خود نهاد و کودک ادرار کرد و جامه پیامبر آلوده شد، آب خواستند و بر آن ریختند و جامه را نشستند.

آمنة

دختر رقیش بن رثاب بن یعمر بن صبرة بن مرّة بن کبیر بن غنم بن دودان بن اسد. خواهر یزید بن رقیش از اصحاب شرکت‌کننده در جنگ بدر است. از دیرباز در مکه مسلمان شد و همراه افراد خانواده خود به مدینه هجرت کرد.

جدامة دختر جندل اسدی

از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و با شوهر خود به مدینه هجرت کرد. محمد بن عمر واقدی، از عمر بن عثمان جحشی از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * خاندان غنم بن دودان بن اسد که هم‌پیمانان حرب بن امیه بودند همگی مسلمان بودند و در مکه اسلام آوردند سپس همه مردان و زنان ایشان هجرت کردند آن‌چنان که درهای خانه‌های ایشان بسته شد، و از جمله بانوان آن خاندان که هجرت کردند زینب و حمنه و حبیبة دختران جحش و جدامة دختر جندل و ام قیس دختر محسن و آمنة دختر رقیش و ام حبیب دختر نباته بودند.

واقدی گوید، جدامة دختر جندل همسر انیس بن فتادة بن ربیعة بن خالد بن حارث بن عبید بن زید بن مالک بن عوف بن عتیق بن اوس بوده است. انیس در جنگ بدر شرکت کرد و در جنگ احد شهید شد. جدامة از رسول خدا حدیثی هم نقل کرده است که چنین است و با اسناد زیر نقل شده است.

معن بن عیسی از مالک بن انس از محمد بن عبدالرحمان بن نوفل از عروة، از عایشه همسر رسول خدا(ص) از جذامه اسدی ما را خبر داد که می‌گفته است: * از پیامبر(ص) شنیدم که می‌فرمود «قصد داشتم از هم‌بستری در دوران شیردادن زن به کودکش نهی کنم و به یاد آوردم که ایرانیان و رومیان چنان می‌کنند و برای فرزندانشان زیان ندارد.»^۱

أم حبیبة دختر بناته اسدی

در مکه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد و همراه کسانی از خویشاوندانش که به مدینه هجرت کردند هجرت کرد.

نفیسه دختر أمیة

بن اُبَی بن عبید بن همّام بن حارث بن بکر بن زید بن مالک بن حنظلة بن مالک بن زید منات بن تمیم است. مادرش منیة دختر جابر بن وهب بن نُسَیب بن زید بن مالک بن حارث بن عوف بن مازن بن منصور است. منیة عمه عتبه بن غزوان بن جابر است و آنان همگی هم‌پیمانان حارث بن نوفل بن عبد مناف بن قصی‌اند. نفیسه دختر منیة مسلمان شد و او همان کسی است که میان پیامبر(ص) و خدیجه(ع) واسطه بوده تا پیوندشان سرگرفته است و پیامبر این حق او را حق شناس بوده است.

حولاء دختر تُویت

بن حبیب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است. او پس از هجرت مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

۱. توضیحی از مالک بن انس درباره‌ی واژه «غیله» در متن حدیث بود که در ترجمه گنجانده شد.

فاطمه دختر ابوجیش

بن مطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی، او را عبدالله بن جحش بن رثاب به همسری گرفت و فاطمه برای او محمد بن عبدالله بن جحش را زایید.

وکیع بن جراح از هشام بن عروه از پدرش عروه از گفته خاله‌اش عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است: * فاطمه دختر ابوجیش به حضور پیامبر آمد و گفت ای رسول خدا من زنی هستم که استحاضه شده‌ام و پاک نمی‌شوم آیا نماز خواندن را رها کنم؟ فرمود این نوعی خون‌ریزی است و حیض شمرده نمی‌شود. هرگاه خون حیض دیدی و هنگام آن فرارسید نمازگزاردن را رها کن و چون مدت حیض سپری شد، خون را از خود بشوی و نماز بگزار.

بُسرة دختر صفوان

بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی بن قصی، مادرش سالمة دختر امیه بن حارثة بن اوقص بن مرة بن هلال بن فالج بن ذکوان بن ثعلبة بن بهته بن سلیم است. عقبه بن ابی معیط بن ابی عمرو بن امیه برادر مادری اوست. بُسره همسر مغیره بن ابی العاص بوده و برای او معاویة بن مغیره را آورده است و او همان کسی است که به هنگام بازگشت پیامبر (ص) از احد کشته شده است.^۱ و او پدر بزرگ مادری عبدالملک بن مروان است که مادر عبدالملک عایشه دختر معاویة بن مغیره است.

بُسرة از پیامبر (ص) حدیثی درباره کسی که به آلت خود دست کشد نقل کرده است که با اسناد زیر برای ما روایت شده است.

واقدی از معمر، از زُهری از عبدالله بن ابی بکر بن حزم ما را خبر داد که می‌گفته است: * از عروه بن زبیر شنیدم که می‌گفت از مروان بن حکم شنیدم که می‌گفت بسرة دختر صفوان می‌گفت از حضرت ختمی مرتبت شنیدم می‌فرمود: * هرکس از شما به آلت خود دست کشید باید که وضو بگیرد.

۱. معاویة بن مغیره از مشرکان گریخته از احد است. او شب را نزدیک مدینه خوابید و فردا به خانه عثمان پناه برد. پیامبر (ص) سه روز به او مهلت دادند که برود نرفت و کشته شد. به ترجمه مغازی، ص ۲۲۴ مراجعه فرمایید.

بركة

دختر یسار، او خواهر ابوتجراة برده آزاد کرده و وابستهٔ خاندان عبدالدار است. ولی خاندان برکه می‌گفته‌اند ما از مردم قبیلهٔ ازد یمن و هم‌پیمانان خاندان عبدالداریم. برکه از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه شوهر خود قیس پسر عبدالله اسدی به آن سرزمین هجرت کرد. کنیهٔ یسار ابوفکیه بوده است.

خواهرش فکیه

دختر یسار و کنیهٔ یسار ابوفکیه بوده است، او هم از دیرباز در مکه مسلمان شده و بیعت کرده است و در هجرت دوم به حبشه همراه شوهرش خطاب بن حارث بن معمر بن حبیب جُمحی به آن سرزمین هجرت کرده است.

برّه

دختر ابوتجراة، و این ابوتجراة پسر یسار است که کنیهٔ ابوفکیه داشته است، آنان می‌گفته‌اند که از قبیلهٔ ازد و هم‌پیمانان خاندان عبدالدارند، آنان و خاندان عبدالدار با یکدیگر وصلت کرده‌اند و فرزندان شده‌اند. بره حدیث زیر را دربارهٔ پیامبر (ص) نقل کرده است - که با اسناد زیر برای ما روایت شده است.

محمد بن عمر واقدی از علی بن محمد بن عبیدالله عُمری از منصور بن عبدالرحمان از مادرش از گفتهٔ بره دختر ابوتجرات ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) را پیش از مبعث هم عادت بر این بود که برای قضای حاجت از مکه چندان دور می‌شد که خانه‌یی دیده نشود و به دره‌ها و ژرفای آنها می‌رفت، هنگامی که خداوند اراده فرمود که او را با پیامبری کرامت ارزانی دارد و در آغاز پیامبری از کنار هر سنگ و درختی که می‌گذشت از آن سنگ و درخت این آوازمی‌خاست که ای رسول خدا سلام بر تو باد، و پیامبر (ص) به راست و چپ و پشت سر خویش می‌نگریست و چیزی نمی‌دید.

خواهرش حبیبة دختر ابوتجراة

او هم از رسول خدا(ص) حدیثی به شرح زیر روایت کرده است. معاذ بن هانی بهرانی، از عبدالله بن موئل مکی، از عمر بن عبدالرحمان بن محیصن سهمی از عطاء بن ابی رباح، ما را خبر داد که می‌گفته است * صفیه دختر شیبۀ از بانویی به نام حبیبة دختر ابوتجراة برای من نقل کرد که می‌گفته است * وارد خانه ابو حسین شدم و گروهی از زنان قریش همراهم بودند و پیامبر(ص) چنان سرگرم طواف بودند که جامه‌شان بر تن ایشان پیچیده بود و آن حضرت به یاران خود می‌فرمود سعی کنید که خداوند تبارک و تعالی سعی را برای شما مقرر فرموده است.

عاتکه

دختر عوف بن عبدعوف بن عبد بن حارث بن زهرة بن کلاب خواهر پدر و مادری عبدالرحمان بن عوف است. مادرشان شفاء دختر عوف بن عبد بن حارث بن زهرة است. عاتکه را مخرمة بن نوفل بن اُهیب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب به همسری گرفت و عاتکه برای او مِسْوَر و صفوان اکبر و صلت اکبر و أم صفوان فرزندان مخرمة را آورد، عاتکه دختر عوف و مادرش شفاء با یکدیگر مسلمان شدند و با رسول خدا بیعت کردند.

شفاء

دختر عوف بن عبد بن حارث بن زهرة بن کلاب، مادرش سلمی دختر عامر بن بیاضة بن سبیع بن جعثمة بن سعد بن ملیح بن خزاعه است. شفاء را عوف بن عبد عوف بن عبد بن حارث بن زهرة به همسری گرفت و شفاء برای او عبدالرحمان را آورد که در جنگ بدر حضور داشت و اسود را آورد که مسلمان شد و پیش از فتح مکه هجرت کرد و دو دختر به نامهای عاتکه و امه زایید، شفاء دختر عوف و دخترش عاتکه دختر عوف بن عبد عوف با یکدیگر مسلمان شدند و بیعت کردند، شفاء مادر عبدالرحمن بن عوف است و از بانوانی است

که هجرت کرده است. سنت آزاد کردن بردگان از سوی مردگان پس از مرگ او معمول شده است، و چنان بود که شفاء به روزگار زندگی حضرت ختمی مرتبت درگذشت و پسرش عبدالرحمان بن عوف از آن حضرت پرسید آیا می‌توانم از سوی مادرم برده آزاد کنم؟ رسول خدا فرمود آری و عبدالرحمان از سوی مادرش برده آزاد کرد.

خالدة

دختر اسود بن عبد یغوث بن وهب بن عبد مناف بن زهرة، مادرش آمنه دختر نوفل بن وهیب بن عبد مناف بن زهرة است. خالده دختر اسود در مدینه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد و او را عبدالله بن ارقم بن عبد یغوث بن عبد مناف بن زهره به همسری گرفت. محمد بن عمر واقدی از معمر از زهری در تفسیر این آیه که می‌فرماید «زنده را از مرده پدید می‌آورد و مرده را از زنده پدید می‌آورد»^۱ ما را خبر داد که می‌گفته است: «رسول خدا به خانه یکی از همسران خود رفت و آنجا بانوی خوش‌ظاهری را دید و سؤال فرمود که این کیست؟ همسرش گفت این یکی از خاله‌های شماست^۲ پیامبر فرمود «خاله‌های من در این سرزمین غریب و ناشناخته‌اند این کدام خاله من است؟» گفتند خالده دختر اسود بن عبد یغوث است. رسول خدا فرمود «منزه است پروردگاری که زنده را از مرده پدید می‌آورد». خالده بانویی نکوسیرت بود که پدرش درحالی که کافر بوده درگذشته است.

واقدی از موسی بن محمد بن ابراهیم از پدرش از ابوسلمه بن عبدالرحمان، از عایشه، از رسول خدا (ص) هم همینگونه برای ما نقل کرد. واقدی می‌افزود درباره آن آیه همین موضوع که زنده یعنی مؤمن و مرده یعنی کافر در تفسیر هم.

۱. بخشی از آیه سی و یکم، سوره دهم - یونس، شیخ طوسی در تفسیر بیان همین قول را هم نقل کرده است، میدی هم در تفسیر کشف الاسرار بدینگونه هم تفسیر کرده است.
۲. یعنی از قبیله زهره است نه اینکه خاله راستین است.

اُم فروة

دختر ابوقحافه است و نام و تبار ابوقحافه چنین است، عثمان بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة. مادرش هند دختر نُقَید بن بُجَیر بن عبد بن قصی است^۱، ابوبکر این خواهر خود را به همسری اشعث بن قیس کندی داد و ام فروة برای او محمد و اسحاق و اسماعیل و حبابه و قریبه را زاید^۲.

قُریبه

دختر ابوقحافه و خواهر پدر و مادری ام فروه است. او را قیس بن سعد بن عباده بن دُئیم ساعدی به همسری گرفت و قریبه برای او فرزندی نیاورد.

اُم عامر

دختر ابوقحافه و خواهر پدر و مادری قریبه است، او را عامر بن ابی وقاص به همسری گرفت و برای او دختری به نام ضعیفه آورد.

اسماء

دختر ابوبکر صدیق بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم، مادرش قُتَیله دختر عبدالعُزی بن اسعد بن جابر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی است، اسماء خواهر پدر و مادری عبدالله پسر ابوبکر است. اسماء از دیرباز در مکه مسلمان شد و با رسول خدا(ص) بیعت کرد. اسماء به ذات النطاقین (دو دامنه) مشهور است که به هنگام

۱. در این گونه موارد که برای هریک از خواهران نسب و پدر را آورده است از ترجمه خودداری شد و به اینکه خواهر پدر و مادری است بسده شد.

۲. برای آگاهی بیشتر به تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۹، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم مراجعه شود.

بیرون رفتن رسول خدا (ص) و ابوبکر در شبی که برای هجرت به غار ثور پناه بردند یکی از دامن‌های خود را دو قطعه کرد قطعه‌یی را سفره ایشان قرار داد و قطعه‌یی را دهانه‌بند مشک آب آنان و بدینگونه به ذات‌النطاقین مشهور شد.

اسماء را زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی به همسری گرفت و اسماء برای او پسرانی به نامهای عبدالله، عروه، منذر، عاصم و مهاجر و دخترانی به نامهای خدیجه کبری و ام حسن و عایشه آورد.

ابواسامه حماد بن اسامه از هشام بن عروه از پدرش و فاطمه از گفته اسماء ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که پیامبر (ص) از خانه ابوبکر آهنگ هجرت فرمود که به مدینه برود سفره ایشان را آماده ساختم ولی برای سفره و برای مشک آب چیزی که آنها را در آن بیندیم نیافتیم. من به ابوبکر گفتم به خدا سوگند چیزی جز همین کمر بند دامنم پیدا نکردم، گفت آن را دوپاره کن با یکی مشک آب و با دیگری سفره را ببند و چنان کردم و به همین مناسبت به ذات‌النطاقین معروف شدم.

و همو از هشام بن عروه از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * شامیان هنگامی که با عبدالله بن زبیر جنگ می‌کردند به عنوان تحقیر او را پسر ذات‌النطاقین صدا می‌کردند، عبدالله بن زبیر می‌گفت این نکوهشی است که ننگ آن از تو آشکار است^۱ اسماء از پسرش عبدالله پرسید آنان تو را به این موضوع نکوهش کردند؟ گفت آری، مادر گفت به خدا سوگند که آن بر حق است - از افتخارهای من شمرده می‌شود.

و باز همو از هشام بن عروه از پدرش از خود اسماء دختر ابوبکر ما را خبر داد که می‌گفته است * زبیر مرا به همسری گرفت در حالی که نه مال داشت و نه برده و نه چیز دیگری و فقط اسبی داشت و من بودم که اسب او را علف می‌دادم و زحمت مراقبت از آن را از دوش زبیر برمی‌داختم، اسب را تیمار می‌کردم و دانه‌های خرماهای تازه را برای اسب می‌کوبیدم و آبش می‌دادم و دلو آب‌کشی را پینه می‌زدم و خمیر می‌کردم و نمی‌توانستم نان بپزم. برخی از بانوان انصار که مردمی نیکورفتار بودند برای من خمیر می‌کردند، من هسته‌های خرما را از زمین زبیر که پیامبر (ص) در اختیارش نهاده بودند جمع می‌کردم و

۱. مصراع دوم بینی از ابو ذؤیب هذلی است که تمام آن چنین است:

و عَیْرَهَا الْوَأَشْوَنُ اِنِّیْ اُحِبُّهَا وَ تَلْکَ شِکَاةٌ ظَاهِرٌ عِنْکَ عَارِهَا

به بخش نخست دیوان الهذلیین، ص ۲۱، چاپ دارالکتب مراجعه فرمایید.

سبد را بر سر می‌نهادم و از آن زمین که با مدینه دوسوم فرسنگ فاصله داشت پیاده به مدینه می‌آمدم، روزی در همان حال که سبد هسته‌ها بر سرم بود و پیاده می‌آمدم با رسول خدا (ص) که سواره و همراه تنی چند از یارانش به مدینه می‌آمد برخوردارم، آن حضرت نخست برای من دعا فرمود و سپس خواست شترش را بخواباند که مرا همراه خود سوار کند من آزرم کردم که همراه آن مردان باشم وانگهی غیرت زبیر را به یاد آوردم که از غیرتمندتر مردم بود، و پیامبر (ص) احساس فرمودند که من آزرم کردم و به راه خود ادامه دادند و رفتند، من پیش زبیر آمدم و گفتم پیامبر (ص) مرا درحالی که هسته‌های خرما بر سرم بود و تنی چند از همراهانش با ایشان بودند دیدند و شتر خود را خواباندند که همراه ایشان سوار شوم من آزرم کردم و غیرت تو را به یاد آوردم، زبیر گفت به خدا سوگند که دانه کشیدن تو بر من دشوارتر از سوار شدن تو همراه ایشان است. اسماء می‌گفته است پس از آن پدرم ابوبکر زنی خدمتکار برای من فرستاد که تیمار و مراقبت از اسب را عهده‌دار شد و چنان بود که گویی مرا از بردگی رهایی بخشید.

کثیر بن هشام، از فرات بن سلمان، از عبدالکریم از عکرمه، و عبدالله بن جعفر رقی از عبدالله بن عمرو از عبدالکریم از عکرمه ما را خبر دادند که می‌گفته است * اسماء دختر ابوبکر همسر زبیر بن عوام بود و زبیر بر او سخت می‌گرفت و تند بود، اسماء پیش پدر خود آمد و شکایت آورد، ابوبکر گفت دختر کم شکبیا باش که اگر زن شوهر نکوکاری داشته باشد و شوهر بمیرد و آن زن پس از او ازدواج نکند خداوند آن دو را در بهشت به یکدیگر می‌رساند.

حجاج بن محمد و ابو عاصم نبیل و محمد بن عبدالله انصاری از ابن جریج ما را خبر دادند که می‌گفته است * ابن ابی مُلَیکه از عباد پسر عبدالله بن زبیر از اسماء دختر ابوبکر برای من نقل کرد که می‌گفته است * به حضور پیامبر (ص) رفته و گفته است ای رسول خدا در خانه من هیچ چیز جز همانی که گاه زبیر می‌آورد باقی نمانده است اگر من از همانچه زبیر می‌آورد صرفه جویی کنم بر من گناهی نیست؟ پیامبر (ص) فرمودند تا اندازه‌ی که می‌توانی صرفه جویی کن ولی اندوخته مکن و بخل موز که مبادا خداوند بر تو سخت گیرد.

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه از حُمَید از عُبَید از عُمَیر ما را خبر داد که می‌گفته است * بر گردن اسماء غده متورمی بود پیامبر (ص) بر آن دست کشید و عرضه داشت «پروردگارا او را از زشتی و آزار این غده به سلامت دار».

یحیی بن عباد از حماد بن سلمه از ابو عامر خزّاز از ابن ابی مُلَیْکَه ما را خبر داد که می‌گفته است * اسماء دختر ابوبکر صدیق در دسر می‌شد دست بر سر خود می‌نهاد و می‌گفت وای از درد پیکرم و آنچه خداوند می‌آمرزد بیشتر است.

ابوأسامة از هشام بن عروة از فاطمه دختر منذر از اسماء دختر ابوبکر ما را خبر داد که * هرگاه بیمار می‌شد همه بردگان خود را از زن و مرد آزاد می‌ساخت.

و همو با همان اسناد ما را خبر داد که * اسماء به دختران و خویشاوندان خود می‌گفته است صدقه دهید و انفاق کنید و منتظر فزونی نباشید که اگر در آرزو و انتظار فزونی بمانید چیزی بر ثروت شما افزوده نمی‌شود و اگر صدقه دهید احساس از دست دادن مال را نخواهید کرد.

عبیدالله بن موسی از اسامة از محمد بن منکدر ما را خبر داد که * پیامبر (ص) به اسماء دختر ابوبکر فرموده‌اند «سخت‌گیری و اندوخته مکن که مبادا خدای بر تو سخت‌گیری فرماید».

موسی بن اسماعیل از عبدالله بن مبارک از مصعب بن ثابت از عامر بن عبدالله بن زبیر از گفته پدرش عبدالله بن زبیر ما را خبر داد که می‌گفته است * قتیله دختر عبدالعزی بن عبداسعد که زنی از خاندان مالک بن حسل بود پیش دختر خود اسماء دختر ابوبکر آمد، قتیله همسر ابوبکر بود که در دوره جاهلی او را طلاق داده بود. قتیله برای اسماء هدایایی به مدینه آورد که روغن و مویز و پوست دباغی شده - یا مواد رنگ آمیزی - بود، اسماء از راه دادن او به خانه خود و پذیرفتن هدیه او خودداری کرد و به عایشه پیام داد که در این باره از پیامبر (ص) پرسد، رسول خدا فرمودند باید که او را به خانه خود راه دهد و باید که هدیه‌اش را بپذیرد.

گوید بخشی از آیه سوره ممتحنه را خداوند در همین مورد نازل فرمود که در آن می‌فرماید «خداوند شما را - از نیکی کردن - نسبت به آنانی که درباره دین با شما جنگ نکرده‌اند نهی نمی‌کند» تا آن جا که می‌فرماید «آنان خود ستمگرانند»^۱

ابوالولید هشام طیالسی از شریک از رکین بن ربیع ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش اسماء دختر ابوبکر رفتم پیرزنی فرتوت و سالخورده و کور شده بود، او را در حال

۱. زمخشری در کشاف و ابوالفتوح در تفسیر خود ذیل این آیه به همین موضوع هم اشاره دارند و درباره اینکه آیا حکم این آیه نسخ شده است یا نه به بیان شیخ طوسی و مجمع‌البیان طبرسی مراجعه فرمایید.

نماز دیدم که کسی کنارش بود و به او می‌گفت برخیز، بنشین، چنین و چنان کن. اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس از گفته پدرش از هشام بن عروه ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که منذر پسر زبیر از عراق برگشت برای مادر خود اسماء دختر ابوبکر جامه‌های ظریف و نازک بافت مرو و سپیدرنگ آورد، در آن هنگام چشم اسماء کور شده بود، بر آن جامه‌ها دست کشید و گفت چه بد! جامه‌های او را به خودش برگردانید، این موضوع بر منذر گران آمد و گفت مادر جان! آن اندازه نازک نیست که پوست بدن از زیر آن دیده شود، اسماء گفت بر فرض که دیده نشود زیبایی آن را می‌ستایند، گوید منذر برای مادر جامه سپید ضخیم مروی خرید، اسماء آن را پذیرفت و گفت از این گونه جامه به من بپوشان.

انس بن عیاض لثی از محمد بن ابی یحیی از اسحاق وابسته محمد بن زیاد از ابوواقد لثی که در جنگ یرموک^۱ شرکت داشته است ما را خبر داد که می‌گفته است: * اسماء دختر ابوبکر همراه شوهرش زبیر بوده است و ابوواقد شنیده است که اسماء به زبیر می‌گوید، ای ابو عبدالله! گاهی مردی از دشمن که در حال دویدن است پایش به گره‌های ریسمان‌های خیمه من بند می‌شود و بدون آنکه زخمی بر او خورده باشد مرده بر زمین می‌افتد.

یزید بن هارون از حماد بن سلمه از هشام بن عروه از پدرش یا از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگام حکومت سعید بن عاص که دزدان و راهزنان به مدینه هجوم می‌آوردند، اسماء دختر ابوبکر برای خود خنجری فراهم آورد و شبها آن را زیر سر خود می‌نهاد.

کثیر بن هشام از فرات بن سلمان، از عبدالکریم، از عکرمه ما را خبر داد که می‌گفته است: * از اسماء دختر ابوبکر پرسیدم آیا کسانی از گذشتگان بودند که از بیم خدا غش کنند؟ گفت نه ولی چنان بودند که از بیم می‌گریستند.

احمد بن عبدالله بن یونس، از زهیر، از ابواسحاق از مصعب بن سعد ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که عمر مقرری‌ها را مشخص کرد برای اسماء دختر ابوبکر هزار درم مقرر داشت.

عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه از هشام بن عروه ما را خبر داد که می‌گفته است

۱. جنگ یرموک به روزگار خلافت ابوبکر میان مسلمانان و رومیان بوده است. به ایام العرب فی الاسلام، ص ۲۰۶ مراجعه شود.

* زیر اسماء را طلاق داد و عروه را که در آن هنگام کودک بود از او گرفت.
انس بن عیاض از هشام بن عروه ما را خبر داد که اسماء دختر ابوبکر جامه‌های نارنجی پررنگ که با ماده عصف‌رنگ شده بود در حالی که مُحرم بود می‌پوشید ولی در آن زعفران به کار نرفته بود.

و همو از هشام بن عروه از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که می‌گفته است * تا هنگامی که اسماء درگذشت ندیدم که جامه رنگی جز آنچه با عصف‌رنگ شده باشد بپوشد، و چادری هم که می‌پوشید همانگونه بود.

عالم بن فضل از حماد بن زید، از هشام از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که می‌گفته است * اسماء دختر ابوبکر در چادر پررنگی که با عصف‌رنگ شده بود مُحرم می‌شد.

یحیی بن حماد از ابو عوانه از یزید بن ابی زیاد از قیس بن احنف نخعی ما را خبر داد که می‌گفته است * قاسم بن محمد ثقفی برای من نقل کرد که اسماء دختر ابوبکر پس از آنکه کور شده بود همراه کنیزکان خود به محل اقامت حجاج آمد و پرسید حجاج بن یوسف ثقفی کجاست؟ گفتند این جا نیست، اسماء گفت هنگامی که آمد او را بگویید فرمان دهد این استخوانها - یعنی استخوانهای عبدالله بن زبیر - را فرود آوردند و نیز او را خبر دهید که من از رسول خدا (ص) شنیدم می‌فرمود «میان قبیلهٔ ثقیف دو مرد هستند که یکی از ایشان بسیار دروغگو و دیگری بسیار نابودکننده‌اند».

اسحاق ازرق از عوف اعرابی، از ابو صدیق ناجی ما را خبر داد که می‌گفته است * حجاج ثقفی - پس از کشته شدن عبدالله بن زبیر - پیش اسماء دختر ابوبکر رفت و گفت پسر ت در این خانه - مسجد الحرام - الحاد پدید آورد و خداوند او را از عذاب دردناک چشانده^۱ و با او چه کرد و چه کرد، اسماء او را گفت دروغ می‌گویی، او نسبت به پدر و مادر خود نکوکار و بسیار روزه گیر و نمازگزار بود، ولی رسول خدا ما را خبر داد که به زودی از قبیلهٔ ثقیف دو دروغگو بیرون می‌آیند که دومی ایشان از نخستین بدتر و نابودکننده است.

فضل بن دکین از حفص بن غیاث از هشام بن عروه، از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که می‌گفته است * اسماء دختر ابوبکر وصیت کرد و گفت چون مردم مرا غسل دهید و کفن کنید و بر من حنوط بپاشید ولی از حنوط بر کفن من می‌فشانید و از پی جنازه‌ام آتش و

۱. برگرفته از آیه ۲۵، سورهٔ بقره و دوم - حج.

چراغ میاورید.

و کعب بن جراح از هشام بن عروه از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که * اسماء دختر ابوبکر وصیت کرده و گفته است چیزی از حنوط در کفن من قرار مدهید.
عبدالله بن نمیر از هشام بن عروه از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * اسماء دختر ابوبکر به افراد خانواده اش گفت چون مردم جامه های مرا بخور دهید و مرا کفن کنید و حنوط نمایید ولی روی کفن من حنوط مپاشید و از پی جنازه ام آتش و چراغ میاورید.
یزید بن هارون از حماد بن سلمه از هشام بن عروه از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که اسماء دختر ابوبکر گفته است جامه هایم را بخور معطر بدهید و مرا حنوط کنید و روی کفن من حنوط مپاشید.

معن بن عیسی از مالک بن انس از هشام بن عروه از پدرش از اسماء دختر ابوبکر ما را خبر داد که به خویشاوندان خود گفته است * چون مردم جامه های مرا بخور معطر بدهید سپس مرا حنوط کنید و بر کفن من حنوط مپاشید و از پی جنازه ام آتش و چراغ میاورید.
عمرو بن عاصم از همام از هشام بن عروه از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که اسماء دختر ابوبکر گفته است جامه هایم - یعنی پارچه های کفن - را بر داربستی بیاویزید و بخور معطر دهید و سپس مرا حنوط کنید و بر کفن من چیزی از حنوط مپاشید.
گویند اسماء دختر ابوبکر صدیق چند شب پس از کشته شدن پسرش عبدالله بن زبیر درگذشت، و کشته شدن او به روز سه شنبه هفدهم جمادی الاولی سال هفتاد و سه بوده است.^۱

ربطه

دختر حارث بن جُبیلَة بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم، مادرش زینب دختر عبدالله بن ساعدة بن مشنؤ بن عبد بن حَبْتَر از قبیله خزاعه است.
ربطه خواهر صبیحة بن حارث است. ربطه از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد

۱. اگر این روایت درست است که اسماء چند روز پس از کشته شدن پسرش درگذشته است. روایات قبلی درباره گفتگوی او با حجاج که این استخوانها را فرود آور نمی تواند درست باشد و گفتار ابن عبدالبر در استیعاب صحیح تر به نظر می رسد.